

زن‌کشی و کودک‌همسری: چهره‌های یک ستم

می‌رساند. در چنین شرایطی، انتخاب همسر، جدایی، پوشش، روابط عاطفی و حتی حق ترک زندگی مشترک می‌توانند به موضوع مداخله خانواده و حکومت تبدیل شوند. هنگامی که این محدودیت‌ها با فقر، وابستگی اقتصادی و فقدان حمایت اجتماعی مؤثر همراه می‌شوند، زنان برای رهایی از روابط خشونت‌آمیز با موانع

زن‌کشی و کودک‌همسری در ایران، دو روی یک واقعیت تلخ‌اند و نمی‌توان آن را به چند جنایت خانوادگی، سنت‌های فرهنگی یا رفتار خشونت‌آمیز مردان تقلیل داد. این دو پدیده در پیوند با ساختار اقتصادی، مناسبات پدرسالارانه خانواده و نظام حقوقی و سیاسی شکل می‌گیرند. نظامی که با بهرسمیت‌شناختن اقتدار مردانه و محدودکردن استقلال زنان، به بازتولید آن یاری

در صفحه ۳

گام بعدی پس از انتشار بیانیه چهار تشکل

در صفحه ۵

مسکن حق است، نه کالا

بحران جهانی مسکن صرفاً بحران کمبود خانه نیست؛ به مناسبات مالکیت، تولید و توزیع مسکن نیز مربوط است. مارکس و انگلس ریشه‌های این مسئله را در مناسبات سرمایه‌داری و پیوند میان مالکیت زمین، سود، دستمزد و سازمان‌دهی شهر جست‌وجو می‌کردند. در این چارچوب، وضعیت مسکن را باید در ارتباط با شرایط کار و زندگی مزدبگیران و چگونگی گسترش شهرها بررسی کرد. اعتراضات مسکن در اروپا و آمریکا، با وجود تفاوت در زمینه‌ها و مطالبات، بر کاهش هزینه سکونت، جلوگیری از تخلیه و حمایت از مستأجران تأکید دارند. در اسپانیا، اعتراضات ۳ و ۴ اکتبر ۲۰۲۶ با مطالبه کاهش اجاره‌ها، تقویت حقوق مستأجران و توقف تخلیه‌های بدون اسکان جایگزین برگزار شد. پس از آن، تشکل‌های مستأجران همراه با «کنفدراسیون کمیسیون‌های کارگری»، «اتحادیه عمومی کارگران» و دیگر سازمان‌های کارگری، برای اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته در ۱۱ نوامبر فراخوان دادند و مسئله مسکن را به دستمزد و هزینه‌های زندگی پیوند زدند.

در صفحه ۷

درباره‌ی

گسترش مبارزه مسلحانه در بلوچستان

بیش از یک ماه از افزایش درگیری‌های مسلحانه در بلوچستان می‌گذرد. اگرچه همواره شاهد درگیری‌های مسلحانه در بلوچستان بوده‌ایم، اما درگیری‌های اخیر نسبت به گذشته تفاوت‌هایی محسوس دارند. به‌نحوی که نگرانی‌های رژیم را به روشنی در رسانه‌های خبری و وابسته به سپاه پاسداران به‌خوبی می‌توان مشاهده نمود.

در صفحه ۱۲

در محکومیت شلاق بربریت بر پشت کارگران

در صفحه ۸

علیه اجرای حکم شلاق بر
پشت کارگران به اعتراض برخیزیم

در صفحه ۶

بحران خاورمیانه و گسترش درگیری‌های نظامی

بحران خاورمیانه با گذشت هرروز ابعادی گسترده‌تر و وخیم‌تر به خود می‌گیرد. همه دولت‌های این منطقه هم‌اکنون مستقیم و غیرمستقیم وارد گرداب جنگ شده و در تدارک فرارسیدن جنگی وسیع‌ترند. قدرت‌های امپریالیست جهان نیز با مستقیماً در این جنگ حضور دارند و با غیرمستقیم، جانب این یا آن‌طرف درگیری را گرفته‌اند. جمهوری اسلامی که با محاصره دریایی و هوایی و تحریم‌های فلج‌کننده امپریالیسم آمریکا در وضعیت دشواری قرار گرفته، در تلاش است در دوره پیش از انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا که عملیات نظامی این کشور موقتاً متوقف شده است، اقدامات نظامی خود را بسط دهد، درگیری‌های منطقه‌ای جدیدی برپا کند، هم مشوق افزایش بهای نفت در جهان باشد و هم بر توازن قوای سیاسی جناح‌های رقیب در جریان انتخابات آمریکا به زیان ترامپ، تأثیر بگذارد.

جمهوری اسلامی با از دست دادن کنترل بخشی از تنگه هرمز و افزایش رفته‌وآمد کشتی‌های حامل نفت و گاز، تلاش نمود از طریق گروه نیابتی خود، حوثی‌های یمن، این بار رفته‌وآمد کشتی‌ها را در تنگه باب‌المندب نیز به خطر اندازد. یورش برق‌آسا و گسترده حوثی‌ها برای تصرف منطقه ساحلی باب‌المندب در پاسخ به این تاکتیک جمهوری اسلامی انجام گرفت. اقدامی که گرچه در آغاز موفقیت‌آمیز بود و حوثی‌ها باب‌المندب را به‌طور کامل در اختیار گرفتند، اما پی آمد آن شعله‌ور شدن مجدد جنگ داخلی در یمن میان شمال و جنوب، عقب‌نشینی

در صفحه ۲

در برابر ارباب غیر
انسانی و شرم آور
جمهوری اسلامی عقب
نشینی نمی‌کنیم

هسته کار نان ، آزادی هوادار سازمان
فدائیان (اقلیت)

در صفحه ۹

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

بحران خاورمیانه و گسترش درگیری‌های نظامی

حوثی‌ها از برخی مناطق سواحل مشرف بر تنگه باب‌المندب، گسترش جنگ به سراسر یمن و در ادامه آن درگیری نظامی مستقیم با عربستان سعودی بود که حمایت از دولت ظاهراً به رسمیت شناخته‌شده قانونی یمن را برعهده‌گرفته است.

در پی حمله حوثی‌ها به فرودگاه غیرنظامی ریاض و کشته و زخمی شدن تعداد زیادی از مسافران، عربستان دامنه بمباران را به مناطق تحت کنترل حوثی‌ها گسترش داد و اکنون جنگی همه‌جانبه میان این دو در جریان است که مردم فقیر و گرسنه بخش بزرگی از یمن را با مصیبت جدیدی رو به رو ساخته است. در ادامه این تحولات که عملاً پای پاکستان و ترکیه را نیز به‌عنوان متحدان عربستان به این درگیری بازکرده است، دولت مصر نیز آمادگی خود را برای ورود به جنگ به نفع عربستان اعلام کرده است. رئیس‌جمهوری مصر روز شنبه اعلام کرد که در صورت درخواست عربستان سعودی، اقدامات ضروری را برای دفاع از امنیت و ثبات این کشور انجام خواهد داد. وی از مجلس این کشور خواست که یک جلسه اضطراری تشکیل دهد و مجوز اقدام نظامی را صادر کند.

جمهوری اسلامی در همین حال بر دامنه حملات موشکی به کشتی‌های حامل نفت در تنگه هرمز افزود که تا به امروز ادامه دارد. بنابراین نه‌فقط چشم‌اندازی برای تخفیف تضادها، جنگ و بحران خاورمیانه در شرایط کنونی وجود ندارد، بلکه اوضاع پیوسته و وخیم‌تر می‌شود. همه دولت‌های منطقه خود را برای بدترین سناریوها، به‌ویژه پس از انتخابات آمریکا آماده می‌کنند. فعلاً بحثی از واسطه‌ها و مذاکرات پشت پرده در میان نیست. آنچه هست، ادعای ترامپ در مورد پایان دادن فوری به جنگ، پس از انتخابات است. چگونگی آن اما ناگفته مانده است. مقامات سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی نیز پی‌درپی اعلام می‌کنند که برای هرگونه درگیری نظامی آماده‌اند و چنانچه دولت آمریکا اقدامات نظامی را از سر گیرد، واکنش شدیدی نشان خواهند داد.

بنابراین، احتمال حمله نظامی مشترک آمریکا و اسرائیل که برای مردم ایران خسارت‌بار خواهد بود، منتفی نیست. اگر این درگیری نظامی از سر گرفته شود، قطعاً وخامت‌بارتر از درگیری‌های نظامی پیشین خواهد بود. نه صرفاً از زاویه کشتار، ویرانی و به کارگیری سلاح‌های مخرب‌تر، بلکه دامنه و وسعتی که این درگیری به خود خواهد گرفت.

جمهوری اسلامی که در جنگ چهل‌روزه، تلاش کرد جنگ را به جنگی منطقه‌ای تبدیل کند، در درگیری نظامی جدید با صفت‌بندی گسترده‌تری از دولت‌ها و کشورهای روبرو خواهد شد که به‌ویژه در جنگ چهل‌روزه هدف مستقیم موشک‌های جمهوری اسلامی قرار گرفتند. این دولت‌ها با آمادگی وارد این درگیری می‌شوند. دولت عربستان نیز که هم اکنون عملاً وارد درگیری نظامی با حوثی‌ها به نیابت از جمهوری اسلامی شده است، احتمالاً یک پای اصلی

درگیری آینده خواهد بود.

اما این‌که افزایش درگیری‌های نظامی بتواند راحلی بر بحران خاورمیانه باشد، محل تردید است. این بحران جزئی از بحران جهانی نظام سرمایه‌داری و رقابت قدرت‌های امپریالیست جهان بر سر بازار خاورمیانه و منبع بزرگ تأمین انرژی جهان است. این‌که اقدام نظامی به‌سادگی بتواند چیزی را به نفع آمریکا در ایران تغییر دهد، بسیار بعید به‌نظر می‌رسد. اقدام نظامی دولت آمریکا البته می‌تواند ویرانی‌های بزرگی در ایران به بار آورد، اما نمی‌تواند منجر به یک پیروزی سیاسی برای دولت آمریکا گردد و اهداف آن را محقق سازد، همان‌گونه که در دو جنگ قبلی ممکن نشد.

تضاد و اختلاف میان دولت آمریکا و جمهوری اسلامی در زمره مسائلی نیست که به‌سادگی حل شود. دولت آمریکا تسلیم بی‌قیدوشرط جمهوری اسلامی را می‌خواهد که در موازنه کنونی عملی نیست. دولت آمریکا خواستار تعطیل فعالیت هسته‌ای و فراتر از آن خلع سلاح جمهوری اسلامی، برچیده شدن تسلیحات موشکی و پهلپادی و پایان دادن به حمایت از گروه‌های مسلح اسلام‌گراست. این خواست‌ها اما در زمره مواردی است که با موجودیت جمهوری اسلامی به‌عنوان یک دولت اسلام‌گرای هژمونی طلب گرمخورده است و لذا نمی‌توانند به‌سادگی عملی گردند. بنابراین گرچه نمی‌توان احتمال ازسرگیری درگیری‌های نظامی پس از انتخابات آمریکا را منتفی دانست، اما چنین به نظر می‌رسد که باوجود تمام تهدیدها، طرفین اصلی درگیری بدون این‌که بتوانند اختلافات اساسی خود را با یکدیگر حل کنند، ولو با کمی درگیری نظامی، تمایل به‌نوعی توافق و سازش موقت نیز دارند که عجلتاً درگیری‌ها را تا زمانی دیگر به تعویق اندازند. دلایل آن نیز روشن است.

جمهوری اسلامی که در میان مردم ایران به‌کلی بی‌اعتبار و درگیر بحران‌های عمیق است و هر آن احتمال دارد با قیام‌های مردم روبرو گردد، از نظر اقتصادی چنان در مخصمه گرفتار است

که بدون فروش نفت حتی نمی‌تواند مخارج دستگاه دولتی خود را تأمین کند و امروز ناگزیر شده با فروش ارز و طلا، حقوق کارمندان دستگاه نظامی- بوروکراتیک را بپردازد. لذا در محدوده‌ای و تا جایی حاضر است عقب‌نشینی کند که محاصره و مهم‌ترین تحریم‌ها برافند. در این میان اما با یک مانع جدی هم روبروست. در درون هیئت حاکمه ایران بر سر چگونگی مواجهه با دولت آمریکا شکاف عمیقی شکل‌گرفته است. یک جناح با هرگونه توافق و سازش و دادن امتیاز، مخالفت می‌ورزد و حتی بر سر راه تلاش‌های جناح رقیب برای نوعی سازش خرابکاری می‌کند که نمونه آن را در جریان توافق اسلام‌آباد دیده‌ایم. دولت آمریکا نیز که تحقق اهدافش را تاکنون ناممکن یافته است، نیاز به حل معضلات و شکاف‌های درونی جامعه آمریکا، ترمیم مناسبات با متحدان منطقه‌ای خود که در جریان جنگ گذشته آسیب‌های جدی دیدند، آرام کردن ولو موقتی اوضاع بحرانی منطقه خاورمیانه، فرصت برای تغییر در استراتژی نظامی که ناکارایی خود را در جنگ موشکی و پهلپادی نشان داده است و بهبود بخشیدن به موقعیت خود در داخل آمریکاست. تنها با یک چنین ارزیابی از موقعیت طرفین درگیر است که می‌توان صرفاً چشم‌انداز یک توافق کوتاه‌مدت موقت را داشت. بنابراین، در شرایطی که جهان سرمایه‌داری در کلیتش با بحرانی همه‌جانبه روبروست و این بحران در سراسر جهان به اشکال متعددی از جنگ و اعتراضات و مبارزات توده‌ای، رقابت و کشمکش میان قدرت‌های امپریالیست رقیب در جریان است، عجلتاً راحلی جدی‌تری را برای بحران خاورمیانه نمی‌توان متصور بود، مگر آنکه تحولاتی به‌ویژه در درون ایران رخ دهد و این تحول به انقلاب منجر گردد یا تحولی در درون خود طبقه حاکم برای نفی سیاست خارجی آن به وقوع بپیوندد.

درهرحال، روند تحول اوضاع پس از انتخابات آمریکا به نحو قطعی روشن خواهد ساخت که خاورمیانه در چه جهتی پیش خواهد رفت. آیا درگیری‌های نظامی گسترده‌تری رخ خواهد داد یا لاف‌ها برای دوره‌ای ولو کوتاه، آرامشی نسبی هر چند ناپایدار و شکننده در این منطقه ملو از تضادها و بحران‌ها شکل خواهد گرفت.

رژیم جمهوری اسلامی

را باید با یک اعتصاب عمومی

سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.

زن‌کشی و کودک‌همسری: چهره‌های یک ستم

بیشتری رویه‌رو می‌شوند. بنابراین، برای فهم زن‌کشی و کودک‌همسری باید از روایت‌های پراکنده درباره جنایت‌های خانوادگی فراتر رفت و مناسباتی را بررسی کرد که در آن‌ها کنترل بر زندگی زنان به حقی برای مردان تبدیل می‌شود. در نظام سرمایه‌داری، بخش بزرگی از کار خانگی، نگهداری از کودکان و سالمندان و مراقبت از اعضای خانواده بر دوش زنان است، اما این کارها بدون دستمزد انجام می‌شوند. همزمان، نابرابری در دسترسی به اشتغال، درآمد، مسکن و منابع مالی می‌تواند وابستگی زنان به همسر یا خانواده را افزایش دهد. زنی که امکان تأمین مستقل زندگی خود را ندارد، ممکن است حتی در صورت تجربه خشونت نتواند رابطه را ترک کند. این وابستگی صرفاً پیامد تصمیم‌های فردی نیست، بلکه با تقسیم کار جنسیتی، ناامنی معیشتی و نبود خدمات اجتماعی ارتباط دارد.

سیاست‌ها و قوانین جمهوری اسلامی در شکل‌گیری این وضعیت نقش مهمی دارند. تبعیض در حوزه ازدواج، طلاق، حضانت و سرپرستی فرزندان، حجاب اجباری و محدودیت‌های جنسیتی در زمینه اشتغال، استقلال زنان را در عرصه‌های مختلف زندگی محدود می‌کنند.

در چنین ساختاری، بدن زن، انتخاب همسر، روابط عاطفی، پوشش و حتی حق ترک زندگی مشترک می‌تواند به موضوع مداخله خانواده و حکومت تبدیل شوند. خشونت علیه زنان در این وضعیت صرفاً محصول خشم فردی نیست. گاه به ابزاری برای بازگرداندن اقتداری بدل می‌شود که زن با تصمیم‌گیری مستقل خود آن را به چالش کشیده است. هنگامی که قانون نیز برای مرتکبان امتیاز قائل می‌شود، فاصله میان تبعیض و خشونت مرگبار کوتاه‌تر می‌شود.

قانون در این میان یکی از ابزارهای توزیع و تنظیم مناسبات قدرت در خانواده است. ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، سن ازدواج را برای دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال تعیین کرده و ازدواج در سنین پایین‌تر را نیز با آن ولی امکان‌پذیر می‌داند. زیرا مبانی فقهی مورد استناد، سن بلوغ را برای دختران ۹ سال قمری و برای پسران ۱۵ سال قمری در نظر می‌گیرند.

در حوزه قتل نیز ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی، برای مردی که همسر خود را در حال رابطه جنسی با مرد دیگری ببیند، امکان قتل همسر و مرد دیگر و معافیت از مجازات را پیش‌بینی کرده است. ماده ۳۰۱ همین قانون نیز پدر یا جد پدری را در صورت قتل فرزند از قصاص معاف می‌کند، هرچند امکان اعمال مجازات‌هایی مانند دیه و تعزیر باقی می‌ماند. این خشونت نهفته علیه زن در قانون، در زندگی روزمره به شکل اجبار به ازدواج، دشواری خروج از رابطه خشونت‌آمیز، کنترل بر رفت‌وآمد و روابط عاطفی و تهدید به مجازات در صورت سرپیچی ظاهر می‌شود. ابعاد این خشونت را می‌توان در آمارهای

منتشرشده درباره زن‌کشی و روایت‌هایی که در فاصله‌های کوتاه در نقاط مختلف ایران رخ داده‌اند مشاهده کرد.

«دیدمیان زن‌کشی»، تنها در شهریور سال جاری، نام و مشخصات ۲۴ زن و دختر را در پرونده‌های قتل و مرگ‌های مشکوک ثبت کرده که در رسانه‌ها منعکس شده است. در هشت مورد، قاتل شوهر، شوهر سابق یا شریک عاطفی قربانی بوده است. در پنج مورد، مرتکب از بستگان یا داماد خانواده بوده است. دو مورد قتل به دست پسر، یک مورد به دست پدر و یک مورد به دست برادر گزارش شده و در هفت مورد نیز قاتل یا نسبت او با قربانی مشخص نبوده است. همچنین، از اول تا ۲۳ مهر نیز خبر قتل ۲۲ زن در رسانه‌ها منتشر شده است. قتل‌هایی که در آن‌ها شوهران، برادران و دیگر مردان خانواده در شمار مرتکبان قرار دارند و هویت برخی قاتلان همچنان نامشخص است. دو تن از قربانیان این بازه، دخترانی بودند که در کودکی ازدواج کرده بودند.

این ارقام تمام موارد زن‌کشی در ایران را پوشش نمی‌دهند و تنها بخش رسانه‌ای‌شده آن را نشان می‌دهند. قتل زنی که از قواعد تحمیل‌شده سرپیچی کرده است، ممکن است علاوه بر مجازات او، پیامی تهدیدآمیز برای دیگر زنان خانواده داشته باشد.

پرونده‌های گزارش‌شده در مهرماه نمونه‌هایی از گستردگی این خشونت‌اند. روز ۲۳ مهر، زنی در روستای احمدآباد ملک از توابع جوبین در خراسان رضوی، بنا بر گزارش منتشرشده، با ضربات چکش به دست شوهرش کشته شد. روز ۲۰ مهر، مریم زمانی به همراه دو فرزندش به دست شوهرش به قتل رسیدند. در دهلران، فرشته یوسف‌زاده و سه فرزندش به دست شوهر و پدر خانواده با سلاح گرم کشته شدند. در بندرماهشهر، زنی به دست شوهرش به قتل رسید و بنا بر گزارش، تلاش شده بود مرگ او خودکشی جلوه داده شود. در تهران نیز زنی که در یک مجموعه اداری کار می‌کرد، با سلاح گرم به دست مردی کشته شد که به‌زور وارد محل کارش شده بود. این مورد نشان می‌دهد که خشونت علیه زنان به خانه محدود نیست و می‌تواند در محل کار و دیگر عرصه‌های زندگی نیز ادامه یابد.

در قشم، مریم یارمحمدی، زن ۲۸ ساله و مادر دو فرزند، به دست برادرش کشته شد. گزارش‌ها از نقش احتمالی همسر او در فراهم‌کردن شرایط قتل و اعتراض شماری از اعضای خانواده و نزدیکان به بازداشت متهمان حکایت داشتند. در کرمانشاه فاطمه لطفی و دخترش زهرا شهبازی به دست پسر و برادرشان کشته شدند. در پرونده‌ای دیگر، مردی در منطقه خاک سفید تهران پس از تقاضای طلاق همسرش، خانه خانواده او را به آتش کشید. مادر همسرش در این حادثه جان باخت و همسر، برادر همسر و افراد دیگری آسیب دیدند. رقیه ابراهیمی، همسر مرد، چند روز بعد بر اثر جراحات درگذشت و مادر و

برادر او نیز جان باختند. پرونده قتل یگانه حسین‌زایی پیوند کودک‌همسری و خشونت خانگی را آشکار می‌کند. او که هنگام مرگ ۱۶ سال داشت، از دمسالگی به ازدواج اجباری پسرعمه‌اش درآمده بود و روز ۱۷ مهر در خانه‌اش در باخزر خراسان رضوی بر اثر ضربات کابل و چوب‌دستی و خفگی کشته شد. گزارش دادبان از خردشدن انگشتان و استخوان‌های دست او و شدت ضرب‌وشتمی حکایت دارد که بدنش را به‌شدت کیود کرده بود. او در گفت‌وگو با دختران نزدیک خانواده از آزارهای همسرش گفته بود. یگانه، نمونه‌ای روشن از پیوند کودک‌همسری و خشونت خانگی است. او پیش از رسیدن به سنی که بتواند با استقلال و آگاهی درباره زندگی خود تصمیم بگیرد، وارد رابطه‌ای اجباری شد و پیش از آنکه امکان ساختن زندگی مستقلی را پیدا کند، به دست همسرش جان باخت.

مرگ شیلان کوسه، دختر ۱۵ ساله مهابادی، مورد دیگری از قتل کودک‌همسران است. خبر مرگ او تنها ۱۵ روز پس از آغاز زندگی مشترکش منتشر شد. خانواده شیلان گفته‌اند که او در ساعات پیش از مرگ برای رفتن به مهمانی آماده می‌شد و نشانه‌ای از تصمیم به خودکشی در رفتارش ندیده بودند. مادرش از اختلافات او با همسر و خانواده همسر و مواردی از برفتاری سخن گفته است. بالین‌حال، علت دقیق مرگ هنوز اعلام نشده و خانواده در انتظار نتیجه کالبدشکافی هستند.

کودک‌همسری صرفاً ازدواج در سن پایین نیست، بلکه مسیر زندگی دختر را از همان آغاز تغییر می‌دهد. ازدواج زودهنگام تحصیل را مختل می‌کند، فرصت‌های اشتغال را کاهش دهد و دختر را پیش از آمادگی جسمی، روانی و اجتماعی وارد نقش‌های همسری و مادری کند. در نتیجه، وابستگی اقتصادی و اجتماعی او به شوهر یا خانواده افزایش می‌یابد و فرصت کسب مهارت و ساختن زندگی مستقل محدود می‌شود و نداشتن درآمد، مسکن امن، حمایت خانوادگی یا دسترسی به خدمات حقوقی می‌تواند ترک رابطه را دشوارتر کند. به این ترتیب، کودک‌همسری شرایطی را ایجاد می‌کند که وابستگی در آن زودتر آغاز شده و رهایی از خشونت در آینده دشوارتر است.

فقر یکی از عوامل مؤثر در کودک‌همسری است، اما توضیحی جامع برای آن نیست. سه عامل به‌هم‌پیوسته در کودک‌همسری نقش دارند: قوانین و تبلیغات حکومتی، فشار اقتصادی خانواده و باورها و سنت‌هایی که به‌ویژه به پدران اختیار تصمیم‌گیری درباره ازدواج دختر را می‌دهند. خانواده‌ای که با بیکاری، ناامنی معیشتی و هزینه‌های نگهداری از فرزندان دست‌وپنجه نرم می‌کند، ممکن است ازدواج دختر را راهی برای انتقال مسئولیت اقتصادی او به خانواده‌ای دیگر تصور کند. اما این فشارها در خلأ عمل نمی‌کنند. بلکه قانونی که ازدواج در ۱۳ سالگی را مجاز می‌داند و ازدواج در سنین پایین‌تر را نیز تحت شرایطی امکان‌پذیر می‌کند، به تصمیم خانواده پشتوانه حقوقی می‌دهد.

سامانه همسریابی «آدم و حوا» که با تلاش و پیگیری فعالان حقوق‌بشر و با پشتیبانی چند

زن‌کشی و کودک‌همسری: چهره‌های یک ستم

حقوق کودک و جنبش زنان می‌توانند در افشای موارد پنهان‌مانده، مستندسازی خشونت، مقابله با عادی‌سازی ازدواج کودکان نقش قابل توجهی باری کنند.

اما روشن است که حکومتی که خود برپاکنده و حافظ سامانه ستم و اعمال خشونت سازمانیافته بر زنان است، و مناسبات اقتصادی مبتی بر ستم و استثمار مانع اصلی تحقق این مطالبات هستند.

معیار واقعی دفاع از خانواده باید امنیت، آزادی و برابری اعضای آن باشد. خانواده‌ای که در آن دختر کودک از حق انتخاب آینده‌اش محروم است یا زن برای پایان‌دادن به رابطه‌ای خشونت‌آمیز با تهدید جانی روبه‌رو می‌شود، نمی‌تواند صرفاً با عنوان حفظ سنت یا اخلاق توجیه شود. هیچ مردی مالک جان، بدن یا آینده یک زن نیست و هیچ پدری نباید اختیار مطلق بر سرنوشت دخترش داشته باشد. حق زندگی و انتخاب زنان امتیازی نیست که خانواده یا حکومت به آنان اعطا کند و هر زمان بخواهد پس بگیرد.

پایان‌دادن به زن‌کشی و کودک‌همسری، مستلزم تغییر مناسباتی است که کنترل بر زندگی زنان را حق مردان می‌داند و برای این کنترل پشتوانه قانونی و نهادی فراهم می‌کنند. هدف نهایی باید جامعه‌ای باشد که در آن امنیت، آزادی، برابری و حق تصمیم‌گیری درباره آینده، حقوق تضمین‌شده همه زنان و دختران باشد.

زنان برای برخورداری از آزادی، امنیت و برابری به اجازه هیچ‌کس نیاز ندارند. حق زندگی و انتخاب آنان نه امتیازی اعطاشدنی است و نه حقی که بتوان با تهدید، خشونت یا قانون از آنان پس گرفت. پایان زن‌کشی و کودک‌همسری از جایی آغاز می‌شود که مالکیت بر بدن و زندگی زنان، در هر شکل و به هر نام، دیگر حق هیچ‌کس به شمار نیاید.

استقلال دختر را پیش از شکل‌گیری محدود می‌کند و زن‌کشی شکل نهایی خشونت علیه زنی است که اقتدار تحمیل‌شده را نمی‌پذیرد یا قصد خروج از آن را دارد.

مقابله با زن‌کشی و کودک‌همسری، بدون تغییر قواعدی که نابرابری را بازتولید می‌کنند، به محکوم‌کردن چند جنایت یا حذف چند وب‌سایت محدود خواهد ماند. نخستین ضرورت، ممنوعیت ازدواج کودکان تا پیش از ۱۸ سالگی و پایان‌دادن به استثنائاتی است که امکان ازدواج در سنین پایین‌تر را فراهم می‌کنند. حمایت از حق تحصیل دختران، دسترسی برابر به اشتغال و دستمزد برابر برای کار برابر، تأمین مسکن امن و خدمات اجتماعی و فراهم‌کردن امکان واقعی خروج از خانه خشونت‌آمیز نیز بخش جدایی‌ناپذیر این مبارزه است. زنان باید در انتخاب شریک زندگی، ادامه یا پایان رابطه، شغل، پوشش، رفت‌وآمد و روابط خصوصی خود از آزادی برخوردار باشند. قوانین تبعیض‌آمیز در زمینه طلاق، حضانت، سرپرستی فرزندان و ارث باید لغو شوند. تعدد زوجات و صیغه، حجاب اجباری، جداسازی جنسیتی و مجازات‌های سرکوبگرانه‌ای مانند شلاق و سنگسار نیز باید از نظام حقوقی و اجتماعی کنار گذاشته شوند. در حوزه مقابله با خشونت نیز، پیشگیری مؤثر، رسیدگی مستقل به پرونده‌ها، حمایت از قربانیان و مجازات متناسب و بازدارنده مرتکبان ضرورت دارد.

در این مسیر، معلمان، فعالان مدنی، مدافعان

تشکل صنفی معلمان و یک تشکل بازنشستگان از گوگل و متا حذف شد، نمونه‌ای از ارتباط میان قانون، تبلیغات و نهادهای رسمی در این زمینه است. بر اساس بررسی این سامانه، حداقل سن قابل انتخاب برای جست‌وجوی همسر ۱۳ ساله بوده است. جست‌وجوی دختران ۱۳ تا ۱۷ ساله ظرفیت نمایش ۱۰۰ پروفایل را نشان می‌داد و در میان نتایج، پروفایل‌هایی از دختران ۱۳ و ۱۴ ساله دیده می‌شد.

مدیر اجرایی سامانه با استناد به ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی گفته بود از نهادهای رسمی مجوز دارند و از نظر حقوقی نمی‌توانند عضویت افراد واجد شرایط قانونی را رد کنند. بنا بر گزارش‌های منتشرشده، این سامانه با جمعیت امام رضایی‌ها مرتبط بوده و از مجوز سازمان تبلیغات اسلامی و حمایت برخی نهادهای حکومتی و مذهبی برخوردار شده است. شبکه‌های مختلف صداوسیما نیز آن را تبلیغ کرده‌اند.

مجموعه فعالان حقوق بشر از اقدام متا و گوگل برای حذف اپلیکیشن این سامانه از پلتفرم‌هایشان استقبال کرده است. با این حال، تاکید کرده است حذف یک اپلیکیشن به‌تنهایی برای پایان‌دادن به کودک‌همسری کافی نیست. وب‌سایت یا مسیرهای دیگری همچنان در دسترس هستند. آمارهای رسمی و گزارش‌های مربوط به کودک‌همسری نیز از تداوم و بازگشت این پدیده حکایت دارند. طبق داده‌های مرکز آمار ایران که در گزارش‌های منتشرشده بازتاب یافته، در سال ۱۳۹۹، تعداد ۳۱ هزار و ۶۴۶ دختر زیر ۱۵ سال و در سال ۱۴۰۰، تعداد ۳۲ هزار و ۶۵۵ دختر زیر ۱۵ سال ازدواج کرده‌اند. از زمستان ۱۴۰۰ تا پایان پاییز ۱۴۰۱ نیز دست‌کم ۲۷ هزار و ۴۴۸ ازدواج دختران زیر ۱۵ سال گزارش شده است. این ارقام، در کنار تولد حدود ۱۵۰۰ نوزاد از مادران ۱۰ تا ۱۴ ساله در سال ۱۴۰۰، نشان می‌دهند که کودک‌همسری موضوعی محدود به موارد استثنایی نیست.

با این همه، حکومت در سال ۱۴۰۳ آمار مربوط به مادران زیر ۱۴ سال را از وب‌سایت سازمان ثبت احوال حذف کرد. روزنامه اعتماد در گزارشی در ۱۸ شهریور ۱۴۰۳، به نقل از سازمان ثبت احوال، نوشت که پس از انتشار آمار مادران زیر ۱۴ سال و طرح عمومی مسئله کودک‌همسری، دستور داده شده بود دیگر این آمار منتشر نشود. نهادهای حکومتی از یک سو امکان تسهیل و تبلیغ ازدواج زود هنگام را فراهم می‌سازند و از سوی دیگر، اطلاعاتی که می‌تواند ابعاد پیمادهای آن را روشن کند، از دسترس عمومی خارج می‌کنند.

زن‌کشی و کودک‌همسری دو پدیده جدا از هم نیستند، هرچند نباید رابطه آن‌ها را مکانیکی و قطعی تصور کرد. هر کودک‌همسری الزاماً به خشونت مرگبار نمی‌انجامد و هر زن‌کشی نیز از ازدواج زود هنگام ناشی نمی‌شود. با این حال، هر دو در پیوند با کنترل بر بدن و انتخاب زنان، تقسیم کار جنسیتی، وابستگی اقتصادی و قواعد حقوقی خانواده قابل بررسی‌اند. کودک‌همسری



گام بعدی پس از انتشار بیانیه چهار تشکل

در تاریخ ۱۸ مهر ۱۴۰۵ بیانیه مشترکی توسط چهار تشکل مستقل؛ "سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه"، "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری"، "کارگران بازنشسته خوزستان" و "گروه اتحاد بازنشستگان" با عنوان "ضرورت ایجاد شبکه ارتباطی پیشروان و فعالان جنبش کارگری" انتشار یافت.

در این بیانیه ضمن توضیح تعرض مداوم سرمایه علیه زندگی و معیشت کارگران، و بیان وضعیت اقتصادی به غایت فلاکت بار کارگران، به این واقعیت اشاره شده که کارگران، هیچ راهی برای عقب نشینی و تحمل وضع موجود ندارند؛ کارگر و در برابر حاکمیت و سرمایه داران غیز از ادامه مبارزه هیچ راه دیگری پیش رو ندارد. بیانیه همچنین با اشاره به این واقعیت که اعتصابات و اعتراضات کارگری بستر مناسبی برای تشکلیابی طبقه کارگر فراهم می آورد، بر اهمیت تشکل های طبقاتی و توده ای انگشت نهاده و تصریح نموده است که برای ایجاد این تشکل ها "باید آستین ها را بالا زد".

بیانیه چهار تشکل مستقل تا این جا که بر ضرورت پیوند و ارتباط میان پیشروان و فعالان جنبش کارگری تأکید می کند، فی نفسه بیانیه مثبتی است و تا آنجا که به نیات تشکل های امضا کننده برمی گردد، می تواند آغاز حرکتی محسوب شود که در در انتها نتایج مفیدی را نیز برای جنبش کارگری همراه داشته باشد. در شرایط موجود، هر تلاشی در هر اندازه برای سازمان یابی کارگران با هدف سراسری کردن اعتراضات و اعتصابات کارگری و مقابله با پراکندگی در اردوی نیروهای مدافع منافع طبقه کارگر، مثبت است و باید از آن استقبال کرد. گرچه هنوز واکنش قابل ملاحظه ای نسبت به این بیانیه تازه انتشار یافته مشاهده نمی شود، اما جا دارد این بیانیه در برخورد و چکش کاری فعالان سیاسی و کارگری صیقل یابد و توافق آن ها را جلب کند.

حال ببینیم بیانیه چهار تشکل چگونه می خواهد در فقدان تشکل های توده ای و طبقاتی کارگران، به سراسری شدن اعتصابات و اعتراضات کارگری و توده ای یاری برساند.

بیانیه می نویسد "رهبران و فعالان کارگری که در کانون های داغ مبارزه کارگری حضور دارند و از رابطه زنده و ارگانیک با کارگران برخوردار هستند، می توانند با هدف سراسری کردن اعتراضات و اعتصابات کارگران در یک شبکه به هم مرتبط شوند و ارتباط خود را نهادینه کنند" و در ادامه می نویسد "فعالان و رهبران کارگری می توانند در ارتباط و پیوند باهم، تشکل و نهادی مانند شورای همکاری رهبران و فعالان کارگری را ایجاد کنند".

تا این جا، هر چه هست نشانی از خود کارگران، تشکل های کارگری و نمایندگان کارگران و این تشکل ها در میان نیست. اینکه این "رهبران کارگری" کی هستند و کجا هستند و چه کسانی و کجا آن ها را به رهبری خود انتخاب کرده اند روشن نیست. این ابهام در مورد "فعالان کارگری" نیز وجود دارد. آیا مقصود این است

که تعدادی از فعالان کارگری و سیاسی و مدافعان حقوق کارگر صرف نظر از اینکه در مناسبات کار و سرمایه کجا ایستاده اند، رابطه آن ها با نقطه تولید چگونه است و چه نقشی در تولید ارزش اضافی دارند، گرد هم آیند و "شورای همکاری رهبران و فعالان کارگری" را تشکیل دهند؟ نقش کارگران و تشکل های کارگری فعلاً موجود در این میان روشن نیست.

بیانیه در ادامه می افزاید "این شورای همکاری می تواند نمایندگان تشکل های سراسری معلمان، تشکل های بازنشستگان، پرستاران، رانندگان کامیون را و هم رهبران و فعالین دیگر بخش های طبقه کارگر را در بر گیرد".

ظاهراً صورت مسئله بدین شکل است که شورایی از رهبران (بخوان فعالان) کارگری و سیاسی که ارتباط هایی نیز با محیط های کارگری دارند تشکیل می شود که می تواند نمایندگان برخی تشکل مانند معلمان، تشکل های بازنشستگان، پرستاران، رانندگان کامیون و رهبران و فعالین دیگر بخش های طبقه کارگر را در بر گیرد. نیازی به توضیح این مسئله نیست که اگر گفته می شود شورا می تواند نمایندگان فلان جریان ها را هم در بر گیرد واز چهار تشکل نام می برد، مفهومی این هست که در عین حال می تواند نمایندگان این جریان ها را در بر نگیرد.

این تشکل یا شورای همکاری فرضی، مستقل از ابهامات و ناروشنی هایی که باید برطرف شود، اگر نخواهد دردایره محدود عناصر و فعالان سیاسی و کارگری باقی بماند و در عمل واقعاً به یک تشکل اثرگذار تبدیل شود، باید از محدوده چند تن فعال کارگری به فرض در چهار تشکل امضا کننده بیانیه و نیز از محدوده چهار تشکل یاد شده فراتر رود. در بیانیه چهار تشکل پیرامون تشکیل "شورای همکاری رهبران و فعالان کارگری" هیچ اشاره ای به سندیکای کارگران شرکت واحد اتوس رانی تهران و حومه نشده است. مهم تر از این در بیانیه چهار تشکل، جایگاه خود کارگران و نمایندگان تشکل های کارگری فعلاً موجود به فراموشی سپرده شده است. چرا در آن "شورای همکاری" نباید فرضاً نماینده تشکل کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه حضور داشته باشد؟ چرا بحثی از تشکل کارگران ذوب آهن و فولاد نیست؟ چرا صحبتی از کارگران پتروشیمی، برق، نفت و گاز نیست؟ اگر مراد این است که تعدادی افراد فعال سیاسی و کارگری بی آنکه مانداتی از طرف کارگران داشته باشند و آن ها را نمایندگی کنند، با

هم بنشینند و "شورای همکاری رهبران و فعالان کارگری" را از فراز سر کارگران ایجاد کنند، روشن است که از این شورا هر چه برآید، سازماندهی اعتصابات و اعتراضات سراسری بر نخواهد آمد. آینده مطرح شده در بیانیه چهار تشکل زمانی می توانست و می تواند نتایج محسوس واقعی در بر داشته باشد و در سازماندهی اعتصابات سراسری کارگری و توده ای نقش ایفا کند که در درجه اول روی نمایندگان کارگران و تشکل هایشان استوار می شد. در آن حالت اگر تندی چند از فعالین بیرون از محیط کارگران مورد تأیید کارگران هم در این ترکیب حضور می داشت، مشکلی ایجاد نمی کرد.

نکته بسیار مهم دیگر این است که این تشکل فرضی، خود را بجای تشکل سراسری کارگران قرار ندهد. بیانیه چهار تشکل البته این کار نکرده است اما بسیار مهم است که ایجاد تشکل سراسری کارگری به فراموشی سپرده نشود و یا در پس تلاش های فعلی مدفون نشود. باید مراقب باشیم و دقت کنیم که اقدام و حرکت عملی و مثبت ما، کارگران و نمایندگان کارگران را زیر نگیند یا بدتر از آن حذف نکند و تلاش ما، به تلاشی از فراز سر کارگران، برای کارگران تبدیل نشود. خصوصاً اینکه جنبش کارگری با این تیپ تلاش و تجربه منفی، بیگانه نیست. در سال ۱۳۹۳ نیز تلاش هایی در این زمینه بعمل آمد که ابتکار آن در دست "کانون مدافعان حقوق کارگر" و برخی فعالان خوش نام کارگری مانند محمود صالحی بود. این ها با عزیمت از ضرورت گسترش همکاری فعالیت های کارگری در سراسر کشور، درصدد ایجاد "تشکل سراسری کارگری" برآمدند. نشست هایی نیز در این زمینه برگزار شد. اما آن تلاش ها بجایی نرسید و نمی توانست برسد. شما نمی توانید تشکل سراسری کارگران را جدا از محیط و مبارزه کارگری و تشکل های فعال در محیط کار ایجاد کنید. تشکل سراسری کارگری از بطن مبارزه طبقاتی کارگران و در شرایط رشد و ارتقای سطح مبارزات طبقه کارگر بوجود می آید. اما آن ها در واقع می خواستند تشکلی از فعالان کارگری که چندی چون کمیته و کیفیت آن ناروشن بود و البته باحضور نمایندگان برخی تشکل ها که آن هم مبهم و ناروشن بود، از بالای سرکارگران تشکلی ایجاد کنند و از آن به عنوان "تشکل سراسری کارگری" یاد می کردند. آن تلاش ها محکوم به شکست بود و شکست خورد.

چهار تشکل امضا کننده بیانیه قطعاً این تجربه را در نظر دارند یا باید در نظر داشته باشند و نباید تجربه را دوباره تجربه کنند. تشکل سراسری

پیش به سوی تشکیل
حزب طبقه کارگر

گام بعدی پس از انتشار بیانیه چهار تشکل

کارگری یک چیز است و جمع چند فعال منفرد و گاه متشکل کارگری یک چیز دیگر. نمی توان هرتشکلی ولو با جمع یکی دو تشکل فعالان کارگری باضافه تنی چند از فعالان سیاسی و کارگری منفرد را تشکل سراسری کارگری نامید. تشکل سراسری کارگری همان طور که در بیانیه چهار تشکل نیز به آن اشاره شده، از درون مبارزات طبقه کارگر سر بر می آورد و در جریان مبارزه شکل می گیرد. جنبش طبقه کارگر تا کنون آفریننده نمونه های متعدد و گوناگونی از تشکل های سراسری کارگری بوده است. برای نمونه می توان از شوراهای سراسری کارگری یا شورای مرکزی کمیته های کارخانه در روسیه نام برد. در جنبش کارگری ایران نیز نمونه ها فراوان است که از جمله می توان از شکل گیری اتحاد شوراهای کارگری در سال ۵۸ یاد کرد، مانند اتحاد شوراهای کارگری گیلان، اتحاد شوراهای تبریز، کانون شوراهای شرق تهران، شوراهای متحد غرب، اتحاد شوراهای سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و شوراهای کارگری در صنعت نفت. تشکل سراسری کارگری تشکلی است که به نیازهای مبارزاتی سراسری کارگران پاسخ دهد. وقتی یک تشکل سراسری می تواند به نیازهای مبارزاتی سراسری طبقه کارگر پاسخ دهد، که در مقیاس سراسری در میان کارگران نفوذ و اعتبار داشته باشد.

نفس تهیه و انتشار بیانیه چهار تشکل مستقل و طرح ایده ی «ضرورت ایجاد شبکه ارتباطی پیشروان و فعالان جنبش کارگری» چنانکه پیش از این نیز اشاره شد گام مثبتی است که باید از آن استقبال شود. البته فعلاً بیش از ده روز از انتشار این بیانیه سپری نشده است. اولاً باید دید این بیانیه و موضوع محوری طرح شده در آن با چه واکنش و بازخوردی از جانب فعالان و تشکل های کارگری روبرو می شود و بعد از آن باید منتظر ابهام زدایی بیانیه از جانب چهار تشکل و اقدامات بعدی آن ها بود.

واقعیت این است که در شرایط مشخص و متلاطم جامعه که هر لحظه امکان برآمد توده وجود دارد، ایجاد و حضور فعال چنین تشکل یا شورایی که لاقه بخش هایی از کارگران و زحمتکشان را نمایندگی کند، تا حدودی می تواند فقدان و عدم حضور یک تشکل سیاسی و حزبی و کارگری قوی و با نفوذ را که بتواند در مقیاس تمام جامعه و در اوج تضادها و زدوخوردهای اجتماعی اظهار وجود کند، جبران نماید. این پروژه چنانکه با توفیق همراه شود، گرچه نمی تواند جایگزین تشکل سراسری کارگری و یا چنانکه در بیانیه چهار تشکل قید شده «نمی تواند جایگزین تشکل های توده ای و طبقاتی کارگران در محیط کار و سازمان سراسری کارگران گردد».

از ایده بیانیه چهار تشکل مستقل که پیش از این نیز به نحوی در رسانه های سازمان مطرح شده بود باید حمایت کرد. بیانیه چهار تشکل مستقل اولین گام است تا گام های بعدی چه باشند.



علیه اجرای حکم شلاق بر پشت کارگران به اعتراض برخیزیم

دو تشکل کارگری صنعت نفت با صدور بیانیه مشترکی در تاریخ یکشنبه ۱۹ مهر ۱۴۰۵ از اجرای حکم شلاق بیش از ۱۰ کارگر متخصص پتروپارس در هویزه خبر داده و با محکوم کردن این اقدام، خواستار اعتراض کارگران و بازگشت کارگران اخراجی به کار شدند. این کارگران پیشتر در اعتراض به اخراج از کار و تمدید نشدن قراردادهایشان تجمع کرده بودند. به گفته این دو تشکل کارگری، کارگران معترض در جریان اعتراض، با برخورد و خشونت فیزیکی مأموران انتظامی مواجهه و سپس بازداشت شدند. پس از بازداشت، شعبه ای از دادگاه کیفری ۲ هویزه در ۱۳ تیر ۱۴۰۵ هر کدام از آنان را به ۷۴ ضربه شلاق و پرداخت ۲۰ میلیون تومان جزای نقدی محکوم کرد. این دو تشکل کارگری اکنون اعلام کرده اند که حکم ۷۴ ضربه شلاق آنان اجرا شده است.

بر اساس بیانیه شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت و شورای سازماندهی اعتراضات کارگران غیر رسمی نفت (ارکان ثالث)، کارگران پس از اخراج و تمدید نشدن قراردادهای کاری شان، بارها برای بازگشت به کار به مسئولان محلی، استانی و مقام های تهران مراجعه کرده بودند، اما نه تنها هیچ نتیجه ای نگرفتند، بلکه با شکایت کارفرما محکوم به ضربات شلاق هم شدند. آنان پس از آنکه با بی توجهی مقامات محلی و دولتی روبرو شدند، در مقابل شرکت پتروپارس تجمع کردند و مدیریت شرکت با شکایت و طرح اتهام هایی علیه آنان از جمله «انسداد مسیر و ایجاد ضرر و زیان»، عملاً زمینه پیگرد قضایی کارگران معترض را فراهم کرد.

بیدادگاه جمهوری اسلامی در شرایطی احکام ضد انسانی شلاق را بر پیکر کارگران مبارز و زحمتکش فرود می آورد، که جامعه در بحران های عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گرفتار شده و تضادهای طبقاتی و نارضایتی انباشته در مقیاس عمومی، زمینه ساز خیزش های اجتماعی گسترده اند. پوشیده نیست در چنین شرایطی نه فقط حاکمیت در برابر مطالبات بر حق کارگران و توده های زحمتکش پاسخی ندارد، بلکه بحران های انباشته مشروعیت و توان اداره جامعه را نیز از رژیم گرفته است. لذا، حاکمیت که بقای خود را در گرو حفظ مناسبات طبقاتی موجود می بیند، برای جلوگیری از فروپاشی و مهار خیزش های اجتماعی، به تمامی ابزارها سرکوب نظیر بازداشت و شلاق و زندان و اعدام متوسل می شود، تا با ایجاد رعب و وحشت مبارزات کارگران و توده های زحمتکش را درهم بشکند.

در چنین وضعیتی بحرانی، که گرانی و تورم، زندگی میلیون ها کارگر و توده های زحمتکش را تباه کرده و حداقل دستمزد کارگران به زیر یک چهارم خط فقر رسیده است؛ حاکمیت به پشتوانه نیروهای امنیتی در صدد افزایش تدریجی بهای بنزین است تا ورشکستگی نظام و هزینه های جاری کشور را بر دوش کارگران و زحمتکشان قرار دهد و آنان را به فقر فزون تری بکشاند.

حال در این شرایط ناپسaman که کمر کارگران و توده های مردم زحمتکش زیر بار تورم و گرانی خم شده است، اجازه ندهیم فرود آمدن ضربات شلاق بر پیکر کارگران به امری عادی در جامعه تبدیل شود. نباید در برابر چنین اقدامی وحشیانه سکوت کرد. اجرای حکم شلاق بر گرده بیش از ۱۰ کارگر مبارز، اقدامی وحشیانه و تجلی عریان بربریت جمهوری اسلامی است. لذا همانطور که «شوراهای کارگران نفت» از همه کارگران این صنعت و دیگر مراکز کارگری خواسته اند، تا با برگزاری اعتراضات و اعتصابات، زمینه های بازگشت کارگران اخراجی به کار را فراهم سازند، جامعه نیز باید ضمن اعتراض به اجرای چنین حکم وحشیانه ای، خواستار بازگشت به کار کارگران اخراجی باشد.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست با اعلام تنفر و انزجار شدید از اجرای حکم ظالمانه شلاق بر گرده کارگران مبارز و معترض، همه کارگران را در همگامی و همراهی با فراخوان این دو تشکل کارگری در دفاع از خواسته های کارگران اخراجی دعوت می نماید. تا در اتحادی همگانی علیه چنین رویه های ضد انسانی اعتراض کنیم.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
دوشنبه ۲۰ مهر ۱۴۰۵ برابر با ۱۲ اکتبر ۲۰۲۶

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

مسکن حق است، نه کالا

در برلین، اعتراض سپتامبر ۲۰۲۶ بر مسکن قابل‌پرداخت و مقابله با رانده‌شدن ساکنان از محله‌هایشان متمرکز بود. در پرتغال، مارس همین سال، معترضان در شانزده شهر علیه افزایش قیمت خانه و تسهیل تخلیه‌ها به خیابان آمدند. در آمستردام هلند، تجمع گسترده‌ای در ۱۱ اکتبر ۲۰۲۶ در اعتراض به کمبود مسکن و هزینه‌های سنگین آن برپا گردید، تجمع‌های دوبلین در سال ۲۰۲۵، اعتراضات آمستردام در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۳ و حرکت‌های اعتراضی فرانسه در پایان مارس ۲۰۲۵ نیز جنبه‌های مختلف بحران، از کمبود مسکن اجتماعی تا خالی‌ماندن ساختمان‌ها و تخلیه مسأجران، را برجسته کردند. در لندن، دسامبر ۲۰۲۴، کنترل اجاره‌ها محور اعتراض بود و در برانکس نیویورک، ژوئن ۲۰۲۵، مسأجران علیه افزایش اجاره‌ها تجمع کردند و خواستار ثابت‌ماندن اجاره‌ها شدند.

اعتراض علیه بحران مسکن در اروپا پیشینه‌ای طولانی دارند. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، جنبش اشغال خانه‌های خالی در شماری از کشورهای اروپایی، گروه‌هایی با موقعیت‌های اجتماعی و دیدگاه‌های سیاسی متفاوت را گرد هم آورد. اهمیت سیاسی آن در گسترش کنش جمعی پیرامون مسکن و پیوند زدن نیاز به سرپناه با نقد مناسبات مالکیت و قدرت در شهر بود. اشغال ساختمان‌های خالی، هم پاسخی مستقیم به نیاز سکونت و هم اعتراضی عملی به مناسباتی بود که خالی‌ماندن ملک را در کنار بی‌خانمانی و ناامنی سکونت ممکن می‌کرد. در بخش‌های سیاسی‌تر جنبش، این اقدام با تلاش برای ایجاد فضاهای خودگردان و مشارکت در تصمیم‌گیری درباره محله همراه شد. این جنبش دستاوردهای مشخصی در تأمین سرپناه، جلوگیری از تخریب ساختمان‌ها و ایجاد فضاهای جمعی داشت، اما نتوانست بحران عمومی مسکن را برطرف کند. حتی حفظ بناها همیشه به حفظ امکان سکونت مردم کم‌درآمد نینجامید.

برای فهم تداوم بحران مسکن و اعتراضات پیرامون آن، باید تغییرات سیاست‌گذاری مسکن در دهه‌های بعد را نیز بررسی کرد در بسیاری از کشورهای اروپایی، فروش مسکن عمومی، همراه با جایگزین نشدن واحدهای فروخته شده و کاهش سرمایه‌گذاری در مسکن اجتماعی، دسترسی خانوارهای کم‌درآمد به مسکن ارزان‌تر را محدود کرده است. در آلمان، خصوصی‌سازی بخشی از موجودی مسکن عمومی و پایان یافتن دوره تعهدات اجاره حمایتی بسیاری از واحدها، از مسیرهای متفاوت به کاهش دسترسی به مسکن حمایتی انجامیده‌اند. در انگلستان، خانه‌های فروخته‌شده شهرداری به اندازه کافی جایگزین نشدند. در شماری از شهرهای گردشگری نیز گسترش اجاره‌های کوتاه‌مدت به گردشگران بر فشار بازار سکونت افزوده است. فروش مسکن عمومی، تعداد ساختمان‌ها را مستقیماً کاهش نمی‌دهد، اما اختیار تعیین اجاره و شرایط دسترسی به آن‌ها را تغییر می‌دهد. کاهش ساخت و عرضه مسکن دولتی و شهرداری نیز خانوارهای بیش‌تری را به بازار خصوصی

وابسته می‌کند؛ بازاری که در آن، سرمایه‌گذاری تابع سودی است که از فروش یا اجاره مسکن انتظار می‌رود. از این‌رو، حتی با افزایش نیاز به خانه، ساخت‌وساز ممکن است به دلیل کاهش سودآوری کند یا متوقف شود. گرانی وام، مصالح و زمین موانعی واقعی‌اند، اما سیاست‌های دولت درباره تأمین مالی، استفاده از زمین و تخصیص بودجه بر چگونگی مواجهه با این موانع اثر می‌گذارند.

وابستگی به بازار خصوصی مسکن و فشار سودجویی بر زندگی مسأجران، به کشورهای غربی محدود نمی‌شود. در ایران نیز این مناسبات، در بستر سیاست‌های جمهوری اسلامی، تورم مزمن و عدم حمایت از مسأجران، بحران را تشدید کرده‌اند. ویژگی‌های اقتصاد متکی به درآمد نفت و شیوه تخصیص زمین و اعتبار نیز در شکل‌گیری این بحران نقش دارند. در شرایط تورمی، زمین و مسکن علاوه بر تأمین مسکن، وسیله‌ای برای حفظ ارزش دارایی و کسب سود با افزایش قیمت و اجاره‌اند. تخصیص زمین، مجوز و تسهیلات، هنگامی که در خدمت منافع گروه‌های برخوردار قرار گیرد، به گسترش رانت و نابرابری در دسترسی به مسکن کمک می‌کند. در این میان، نقش بانک‌ها و نهادهای بزرگ مالک و جهت تخصیص اعتبار اهمیت دارد. این که منابع مالی به چه پروژه‌هایی اختصاص می‌یابند، چه نوع واحدهایی ساخته می‌شوند و قیمت فروش یا اجاره آن‌ها چقدر است، تعیین می‌کند که سرمایه‌گذاری در مسکن تا چه اندازه پاسخگوی نیاز گروه‌های مختلف درآمدی باشد.

در کلان‌شهرها، به‌ویژه در تهران، افزایش اجاره و دیعه در کنار عقب‌ماندن دستمزدها از هزینه‌های زندگی، بحران مسکن را به یکی از سازوکارهای بازتولید فقر تبدیل کرده است. طبق برخی برآوردها، اجاره‌ها برای بخشی از خانوارهای مسأجر در این شهرها بین ۷۰ تا ۸۰ درصد درآمد خانوار را می‌بلعد. این فشار، علاوه بر خانوارهای کم‌درآمد، بخشی از دیگر مزدگیران و طبقه متوسط را نیز در حفظ مسکن مناسب با دشواری روبه‌رو کرده است. تأمین ودیعه نیز دسترسی به خانه را، علاوه بر دستمزد، به پس‌انداز، حمایت خانواده یا امکان قرض گرفتن وابسته می‌کند.

گزارش‌های میدانی از راه‌هایی حکایت دارند که برخی خانوارها برای حفظ سرپناه ناچار به پذیرش آن‌ها شده‌اند: کوچک‌کردن خانه، همخانگی ناخواسته، بازگشت به خانه والدین، پذیرش سکونت نامناسب یا کوچ به روستاها و شهرهای پیرامونی. تمرکز فرصت‌های شغلی در تهران، در کنار هزینه بالای سکونت، بخشی از شاغلان را به زندگی بیرون از شهر و رفت‌وآمد روزانه وادار می‌کند. اجاره کمتر در پیرامون ممکن است با مسیرهای طولانی، هزینه حمل‌ونقل و دور شدن از خدمات و شبکه‌های حمایتی همراه شود. به این ترتیب، صرف‌جویی اجباری در هزینه مسکن می‌تواند به بهای فرسودگی و کاهش زمان استراحت و زندگی خانوادگی تمام شود.

برآوردهای منتشرشده از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس درباره سال ۱۴۰۲ نیز فشار هزینه مسکن را نشان می‌دهند. بر اساس این محاسبات، حدود دو میلیون خانوار، معادل ۴۰ درصد خانوارهای مسأجر مورد محاسبه در کشور، درگیر فقر بوده‌اند. این رقم، علاوه بر خانوارهای دچار فقر درآمدی، خانوارهایی را در بر می‌گیرد که پس از پرداخت هزینه‌های تأمین مسکن، منابع کافی برای دیگر نیازهای ضروری ندارند.

محرومیت مسکونی به ناتوانی در پرداخت اجاره محدود نمی‌شود. مدیرعامل شرکت بازآفرینی شهری در شهریور ۱۴۰۴، جمعیت ساکن بافت‌های فرسوده کشور را حدود ۱۱ میلیون نفر و ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی را حدود ۸ / ۶ میلیون نفر اعلام کرد. این برآوردها، بدون روشن بودن مرز محدوده‌ها و احتمال همپوشانی، قابل جمع نیستند؛ همچنین وضعیت اقتصادی و کیفیت سکونت همه ساکنان این مناطق یکسان نیست. با این حال، این ارقام توجه را به ایمی بنا، دسترسی به زیرساخت و خدمات و کیفیت محیط زندگی جلب می‌کنند؛ مسائلی که داشتن سند یا مالکیت سرپناه، به تنهایی آن‌ها را تضمین نمی‌کند.

نابرابری منطقه‌ای و تمرکز فرصت‌های شغلی و خدمات در شهرهای بزرگ نیز در گسترش این محرومیت نقش دارند. مهاجرت از روستاها و شهرهای کوچک‌تر، نیاز به مسکن و زیرساخت را در مناطق مقصد افزایش می‌دهد؛ اما گرانی زمین و اجاره و کمبود مسکن قابل‌پرداخت، بخشی از تازمواردان را به سکونت در حاشیه‌ها سوق می‌دهد. هم‌زمان، بخشی از ساکنان پیشین کلان‌شهرها نیز زیر فشار هزینه مسکن به همین مناطق رانده می‌شوند. گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی را باید در پیوند این جابه‌جایی‌ها با نابرابری در دسترسی به زمین، مسکن و خدمات شهری بررسی کرد.

کارت‌ن‌خواهی و شکل‌های گزارش‌شده‌ای مانند پشت‌بام‌خواهی و اتوبوس‌خواهی، از شدیدترین جلوه‌های این محرومیت‌اند. اما سنجش بحران به هزینه سکونت محدود نمی‌شود: انتقال به سرپناهی ارزان‌تر و نایمن ممکن است هزینه خانوار را کاهش دهد، در حالی که محرومیت آن را بیش‌تر می‌کند. از این‌رو، آمار هزینه مسکن باید در کنار کیفیت سرپناه، تراکم سکونت و دسترسی به خدمات بررسی شود.

درگیری‌های نظامی اخیر میان ایران، اسرائیل و آمریکا، فشار تازه‌ای بر این بحران وارد کرده‌اند. آسیب دیدن خانه‌ها و خروج موقت خانوارها از مناطق ناامن، مسئله سکونت را برای بخشی از مردم به نیاز فوری به سرپناه و اسکان جایگزین تبدیل کرده است. جابه‌جایی برای گریز از حملات نیز الزاماً به معنای رهایی از هزینه خانه قبلی نیست و می‌تواند هزینه اقامت موقت، حمل‌ونقل و دور شدن از محل کار را به مخارج خانوار اضافه کند.

هم‌زمان، آسیب به مراکز تولیدی، تعطیلی یا کاهش فعالیت بنگاه‌ها و اختلال در کسب‌وکارها، به بیکاری و افت درآمد بخشی از کارگران و دیگر شاغلان انجامیده است. برای مسأجری که شغل یا بخشی از مزد خود را از دست می‌دهد،



در محکومیت شلاق بربریت بر پشت کارگران

بر طبق گزارشی که در کانال تلگرامی "گروه اتحاد بازنشستگان" به نقل از "موج اهواز" انتشار یافته است، بیش از ده کارگر اخراج شده شرکت پتروپارس هویزه، عمدتاً از نیروهای بومی عرب و دارای مدارک کارشناسی و کارشناسی ارشد، توسط دستگاه قضائی به تحمل ۷۴ ضربه شلاق و پرداخت ۲۰۰ میلیون جریمه نقدی محکوم شدند. این کارگران سابقه سالها فعالیت در پروژه ساخت و راهاندازی تأسیسات میدان مشترک نفتی آزادگان جنوبی را دارند؛ اما اعتراض آنان به عدم تمدید قرارداد با شکایت شرکت و طرح اتهامهایی مانند «انسداد مسیر» و «ایجاد ضرر و زیان» علیه کارگران با برخورد انتظامی، بازداشت و پیگرد قضایی رویه‌رو شد. آنان پیش از صدور حکم، بارها مقابل استانداری اهواز، فرمانداری هویزه و دیگر نهادهای مسئول تجمع کرده و خواهان بازگشت به کار شده بودند، اما پاسخی نگرفتند. حتی به گفته یکی از کارگران، وعده شفاهی بازگشت به کار نیز به آنان داده شده بود؛ وعده‌ای که سرانجام نه به بازگشت به کار، بلکه به صدور و اجرای حکم شلاق و جریمه انجامید.

بیدادگاه جمهوری اسلامی در شرایطی ضربات حکم بربریت شلاق را بر پشت کارگران مبارز و زحمتکش فرود آورده‌اند، که جامعه آبستن تحولات بزرگ اجتماعی‌ست. در وضعیتی که حاکمیت با بحران‌های عدیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روبه‌روست، دستگاه قضایی و سرمایه‌داران و کل نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران دست به دست هم داده‌اند تا با صدور و اجرای حکم شلاق و زندان و اعدام جلوی اعتراضات کارگران و توده‌های زحمتکش را بگیرند. در این میان کابینه پزشکیان که بود و نبودش برای توده‌های مردم ایران علی‌السویه است، تنها هنرش دادن وعده‌های توخالی به توده‌های مردم ایران است. در چنین وضعیت بحرانی که تورم افسارگسیخته، زندگی میلیون‌ها کارگر و توده‌های زحمتکش را تباہ کرده و دستمزد کارگران به دشواری تأمین کننده یک‌چهارم حداقل هزینه‌های ضروری آن‌هاست. در شرایطی که میلیون‌ها بیکار از همین حداقل دستمزد هم محرومند و فقر و گرسنگی بر سر توده‌های مردم ایران آوار شده است، پزشکیان در همدستی با همه سرکوبگران جمهوری اسلامی با افزایش کالاها و خدمات انحصاری دولت و طرح تدریجی افزایش بهای بنزین در صدد است تا هزینه‌های جاری نظام را بر دوش کارگران و زحمتکشان قرار دهد و آنان را به فقر فروزون‌تری بکشاند.

حال در چنین شرایطی که کمر کارگران زیر بار تورم و گرانی خم شده است، فرود آمدن شلاق بر گرده بیش از ۱۰ کارگر مبارز، صرفاً اجرای یک حکم نیست. اوج بربریت جمهوری اسلامی‌ست. سکوت در برابر چنین بربریتی جایز نیست. عموم کارگران باید این اقدام ضد انسانی سرمایه‌داران و دولت پاسدار منافع آن‌ها را شدیداً محکوم کنند و خواستار بازگشت کارگران اخراجی به کار شوند.

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن محکومیت شدید اجرای حکم ظالمانه و ضد انسانی شلاق بر پشت کارگران، عموم کارگران را به همگامی و همراهی با خواسته‌های کارگران اخراجی فرا می‌خواند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی

سرنگون باد نظام سرمایه‌داری

زنده باد آزادی – زنده باد سوسیالیسم

سازمان فدائیان (اقلیت)

۲۰ مهر ۱۴۰۵

کار، نان، آزادی – حکومت شورایی

مسکن حق است، نه کالا

حتی اجاره ثابت نیز دشوارتر می‌شود. از این مسیر، جنگ هم خانوارهای بیش‌تری را به فقر کشانده و هم محرومیت خانوارهای پیش‌تر فقیر را عمیق‌تر کرده است؛ زیرا پرداخت اجاره سهم بیشتری از منابع باقی‌مانده را می‌گیرد و امکان تأمین خوراک، درمان و دیگر نیازهای ضروری محدودتر می‌شود. آمارهای سال‌های پیش، زمینه این آسیب‌پذیری را نشان می‌دهند، اما تمام ابعاد وضعیت کنونی را بازتاب نمی‌دهند.

تداوم بحران مسکن، از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تا ایران، نشان می‌دهد که افزایش ثروت، پیشرفت فناوری ساختمان و گسترش ظرفیت تولید، به‌خودی‌خود دسترسی همگانی به خانه مناسب را تضمین نمی‌کنند. افزایش ارزش املاک می‌تواند هم‌زمان با ناامنی سکونت و رانده‌شدن مزدبگیران از محله‌هایشان پیش برود.

این‌جاست که می‌توان به تحلیل مارکس و انگلس بازگشت. در چارچوب نقد آنان، بحران مسکن جدا از مناسباتی نیست که تولید و تخصیص امکانات زندگی را تابع سود می‌کنند. انگلس در «مسئله مسکن»، بحران سکونت را در پیوند با شیوه تولید سرمایه‌داری بررسی می‌کند و راحل‌های خردمبوروایی مانند تبدیل کارگر به مالک خانه را نقد می‌کند؛ زیرا این راحل‌ها، بدون تغییر مناسبات سرمایه‌داری، وعده حل مسئله‌ای اجتماعی را از طریق مالکیت فردی می‌دهند. در امتداد این نقد، ساخت بیش‌تر و اعطای تسهیلات می‌تواند بخشی از نیاز فوری را پاسخ دهند، اما به تنهایی مناسبات بازتولیدکننده بحران را تغییر نمی‌دهند. در همین چارچوب، حل ریشه‌ای مسئله مستلزم عبور از نظم سرمایه‌داری و سازمان‌دهی تولید و توزیع مسکن بر پایه نیاز انسان‌هاست؛ چنین تحولی، علاوه بر ساخت خانه، دگرگونی در مالکیت و استفاده از زمین، تخصیص منابع و تصمیم‌گیری درباره شهر و محل زندگی را دربر می‌گیرد.

این چشم‌انداز، اهمیت اعتراضات کنونی و دستاوردهای فوری آن‌ها را کاهش نمی‌دهد. جلوگیری از تخلیه، کاهش اجاره و تأمین خانه‌ای امن، تغییری واقعی در زندگی مردم است و مبارزه برای آن‌ها نباید به انقلاب موکول شود. تجربه جنبش اشغال خانه‌ها نیز ظرفیت سازمان‌یابی و اقدام جمعی را نشان داد؛ هرچند رفع بحران عمومی، مستلزم پیوند این مطالبات بلاواسطه با مبارزه برای تغییر بنیادی مناسبات مسکن است. انقلاب اجتماعی نیز باید از آغاز، پاسخ‌گویی به نیاز فوری سرپناه را جزئی از فرایند گذار قرار دهد.

برنامه سازمان برای فردای انقلاب در زمینه مسکن، دقیقاً بر همین ضرورت استوار است: همه مردم ایران باید از مسکن مناسب برخوردار باشند. تحقق این خواست توده زحمتکش مردم، نیازمند اجرای یک برنامه همه‌جانبه برای تولید انبوه مسکن است. مادام که مشکل مسکن به‌طور بنیادی حل نشده است، اجاره‌ها باید متناسب با سطح دستمزد کارگران تعیین شوند و اجرای آن ضمانت داشته باشد. بخشی از هزینه‌های مسکن نیز باید از طریق یارانه حکومت شورایی تأمین گردد.

در برابر ارباب غیر انسانی و شرم آور جمهوری اسلامی عقب نشینی نمی‌کنیم

خبر حکم ۷۴ ضربه شلاق برای ۱۰ نفر از کارگران اخراجی شرکت پترو پارس و اجرای آن که در اعتراضی مدنی خواهان بازگشت به کار خود بودند جلوه‌ای دیگر از هراس افکنی رژیم قرون وسطایی ست که کار، نان و آزادی این بنیادی ترین حقوق انسانی را از کارگران و زحمتکشان دریغ می‌نماید. صدور حکم شلاق و اجرای آن علیه کارگرانی که فقط کار می‌خواهند تا بخور و نمیری داشته باشند، جنابیتی ست که حکم آن تنها از حکومتی مانند جمهوری اسلامی، طالبان افغانستان، داعش، بوکوحرام و... صادر و اجرا خواهد شد. رژیم جمهوری اسلامی حق داشتن کار را هم برای کارگران انکار می‌کند. این رژیم با بازگرداندن احکام قرون وسطایی که در دوران توحش بردگی اجرا می‌شده است، به اعتراض کارگران جواب می‌دهد. زهی بیش‌ر می، زهی خیال باطل که با چنین احکامی می‌توانند طبقه کارگر ایران و زنان و دیگر زحمتکشان را با ارباب و توحش به عقب نشینی از مبارزات پیش‌روی وادار نمایند. کارگران اعلام می‌دارند که علیرغم سرکوب رژیم جمهوری اسلامی، حق داشتن کار، تشکل و تحزب و حق اعتصاب و اعتراض را از ابتدایی ترین حقوق خود دانسته و برای کسب آنها پافشاری خواهند نمود.

اما رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی از بدو استقرار خود تاکنون نه تنها به چنین حقوق بنیادینی تمکین نکرده بلکه با دامن‌شانه ترین شکل سرکوب به مقابله با آنها برخاسته است. تلفیق دین و دولت به این رژیم اجازه داده است تا با تمسک به مذهب به صدور احکامی متوسل شود که مردم ایران از انقلاب مشروطیت تا کنون خواهان حذف و برچیدن آنها بوده‌اند. توسل به شکنجه‌های وحشیانه با عنوان حد و دست بردن به احکام قرون وسطایی مانند قصاص، سب الذبی، محاربه، بغی و به دنبال آن توسل به اعدام‌های گسترده، نتیجه این تلفیق دین و دولت بوده است. در دادگاه‌های جمهوری اسلامی هیچ یک از حقوق متهمان چون دارا بودن از استقلال رای قاضی، علنی بودن محاکمات، حق متهم در گزینش وکیل انتخابی و حضور هیئت منصفه وجود ندارد. گذراندن قوانینی چون حجاب اجباری برای زنان در جهت نفی آزادی و کرامت انسانی و محروم نمودن آنان از ابتدایی ترین حقوق بشری، از نتایج تلفیق دین و دولت است. محروم نمودن اقلیت‌های دینی و اقلیتی از حقوق برابر و انسانی و تعرض به جان و مال آنان بدون هرگونه ظاهر سازی حقوقی و بدون شرم و وقاحت هم از نتایج تلفیق دین و دولت است. همه اینها فقط بخشی از اعمال حقوقی غیر انسانی و ضد بشری این حکومت در داخل کشور بوده که به او اجازه می‌دهد تا با وقاحت و بدون هیچگونه شرمی بر پشت کارگرانی که خواهان بازگشت به کار خود هستند شلاق ستم را وارد کند. اما در سطح بین‌المللی هم این رژیم از هیچگونه اعمال خرابکارانه و تخریب و ترور علیه زنان و مردانی که به زور سرکوب به خارج از کشور کوچ داده شده‌اند کوتاهی نکرده و نمی‌کند. متأسفانه عده‌ای کژ اندیش و اپورتونیست و خائن توانسته‌اند غرب ستیزی ارتجاعی این رژیم را به عنوان خصلت‌های ضد امپریالیستی آن جا بزنند. در حالی که استثمار و چپاولگری آن حد و مرزی نمی‌شناسد. رژیمی که نظم سرمایه داری قرن بیست و یکمی را با احکام حقوقی دوران برده داری و عهد عتیقی تلفیق کرده و ضمن استثمار لجام‌گسیخته، تسمه از گردن کارگران و زحمتکشان و زنان برکشیده است نمی‌تواند ضد امپریالیست باشد.

باید یاد آور شد که این بار اول نیست که طبقه کارگر ایران و فعالین آن با چنین احکام ضد بشری شلاق توسط این رژیم مواجه شده اند. در اوایل خرداد ۹۵ بود که حکم زندان و ۵۰ تا ۱۰۰ ضربه شلاق برای ۱۷ نفر از کارگران معدن طلای آق دره صادر و اجرا گردید. تقریباً در همان زمان بود که ۹ نفر از کارگران معدن سنگ آهن باقی با احکام حبس و ۷۴ ضربه شلاق موجه گردیدند. که البته با اعتراضات وسیع علیه این احکام بخصوص به‌خاطر اعتراض گسترده علیه اجرای حکم در آق دره، حکم شلاق کارگران باقی به حالت تعلیق درآمد. صدور همزمان چنین احکامی علیه کارگران معدن آق دره و باقی نشان می‌داد که تصمیم شکایت کارفرمایان این معدن و صدور احکام شلاق برای کارگران در بالاترین مراکز تصمیم گیری حکومت، برنامه ریزی شده بوده است. در آبان ۹۷ نیز برای ۱۵ نفر از کارگران هپکو اراک حکم ۷۴ ضربه شلاق برای هر کدام از آنان صادر گردید که با اعتراض دیگر بخش‌ها بخصوص اعتراض جمعی کارگران نیشکر هفت تپه این احکام معلق گردید. احتمالاً در سال ۸۶ بود که ۴ نفر از فعالین کارگری در سمنان به خاطر شرکت در مراسم اول ماه مه هر کدام با ۱۰ ضربه شلاق روبرو گردیدند. با اطمینان می‌توان گفت که طبقه کارگر ایران تا سرنگونی این رژیم جنایتکار هیچگاه چنین احکام ظالمانه ضد انسانی را فراموش نخواهد کرد.

اینکه چرا جمهوری اسلامی بار دیگر و این بار علیه کارگران پترو پارس به صدور و اجرای چنین احکامی مبادرت می‌ورزد را باید در شرایطی دید که در آن قرار گرفته‌است. جمهوری اسلامی از اوج گیری مبارزات کارگران در همراهی با دیگر زحمتکشان و ستم‌دیدگان شدیداً هراسناک است و گمان می‌برد که با استفاده از شرایط جنگی که در آن قرار دارد می‌تواند با خون پاشیدن بر جامعه، گسترش اعدام‌ها، دستگیری‌های وسیع و شکنجه و شلاق تجربه به عقب راندن توده‌ها در دهه شصت بخصوص کشتار وسیع و سراسری زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را زنده و تکرار نماید. اما باید بداند که امروز جامعه ایران از دهه ۶۰ عبور کرده و توده‌ها نسبت به مذهب و مستضعف پناهی حکومت زائل شده است. چنانکه بارها علیه کلیت آن و به شکل وسیع به میدان آمده اند. جمهوری اسلامی بر دریایی از خون غوطه می‌خورد و چنان در گرداب بحران‌های لاینحل گرفتار شده است که محال می‌نماید بتواند از آن جان سالم به در ببرد. جامعه نیز در شرایط انقلابی بسر می‌برد و مترصد است تا در بزنگاهی طومار آنرا در هم بپیچد. برای همین است که مانند حیوان وحشی جنگ بر صورت کارگران و ستم‌دیدگان می‌کشد. دائماً تهدید میکند، به دستگیری وسیع دست می‌زند، شلاق می‌زند، شکنجه میکند، و به اعدام‌های گسترده متوسل می‌گردد.

حقیقتاً برای توده مردم راهی جز سرنگونی این رژیم باقی نمانده است. وقت آنست که طبقه کارگر ایران با اتحاد و یکپارچگی خود، مصمم‌تر و قاطعانه‌تر از هر زمانی، به عنوان رهبر همه زحمتکشان و همه ستم‌دیدگان، پرچم مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شوراهای را برافرازد تا خود و دیگر زحمتکشان را از ستم و استثمار و شلاق و شکنجه و اعدام و کشتار رها و بر تمام مصائبی که این رژیم ایجاد نموده است نقطه پایانی بگذارد.

همیشه گفته و باز هم می‌گوییم که پیروزی ما تنها در گرو اتحاد ماست. متشکل و متحد شویم.

سرنگون باد رژیمی که به جای تامین رفاه بر پشت کارگران شلاق وارد می‌کند

سرنگون باد رژیم سرمایه داری ارتجاعی و مذهبی جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

کار، نان، آزادی، حکومت شورایی.

۲۵ مهر ۱۴۰۵

هسته کار نان، آزادی هوادار سازمان فدائیان (اقلیت)

درباره‌ی گسترش مبارزه مسلحانه در بلوچستان

از چهره‌های دینی و اجتماعی، به‌ویژه افرادی که از نفوذ عمومی برخوردارند، این است که در مواجهه با تروریسم موضعی روشن، مسئولانه و بدون ابهام اتخاذ کنند.

البته مولوی عبدالحمید در رابطه با عملیات مسلحانه اخیر موضع گرفته است، ولی موضعش مانند همیشه دو پهلو بوده و دلیل آن هم روشن است. مردم بلوچستان از رژیم نفرت دارند و مولوی عبدالحمید نمی‌خواهد در شرایط کنونی علناً در برابر مردم بلوچستان قرار گیرد تا از این طریق نفوذ محدود خود بر مردم منطقه را حفظ کند. برای نمونه در مورد ترور نصرت افتخاری و افسانه عقیلا به ترتیب معاون فرهنگی و اجتماعی فرماندهی انتظامی استان و فرمانده بسیج زنان شهرستان مهرستان، در نماز جمعه این هفته گفت: "حرمت زنان در هر لباس و ارگانی که هستند باید حفظ شود، از دستگاه قضایی هم خواسته‌ام که زنان را اعدام نکند و فعالان سیاسی زن را آزاد کند". وی ۱۹ مهر پس از کشته شدن نصرت افتخاری پیام تسلیت نیز داد و از او با تعبیر شهید و بانویی که در مسیر خدمت به مردم جان باخته یاد کرد.

اما چه شده است که رژیم (آن‌طور که از رسانه‌های‌اش پیداست) با این همه نیروی سرکوب، در بلوچستان دچار هراس شده و به مولوی عبدالحمید پناه آورده است؟

درگیری‌های مسلحانه اخیر در بلوچستان

تنها از نیمه دوم شهریور تا امروز بیش از ۳۰ درگیری و یا عملیات مسلحانه در شهرها و دیگر مناطق بلوچستان رخ داده است.

یکی از شدیدترین درگیری‌ها در ۲۱ شهریور رخ داد. ساعت ۴ بامداد نیروهای نظامی یک منزل در منطقه بخشان سراوان را محاصره کردند. خانه با آرپی‌جی و نارنجک مورد هدف قرار گرفت و نیروهای نظامی از پهباد شناسایی استفاده کردند. این یکی از خانه‌های تیمی نیروهای "جبهه مبارزین مردمی" بود. این جبهه در اطلاعیه خود اعلام کرد در پی این حمله، ۵ تیم پشتیبانی به منطقه فرستاد و پس از حدود ۹ ساعت درگیری شش نفر از محاصره خارج شدند. ۴ نفر از اعضای جبهه و ۹ نفر از نیروهای نظامی رژیم کشته شدند. "قرارگاه قدس نیروی زمینی سپاه" اما کشته شدگان سپاه را سه نفر و افراد مسلح را ۴ نفر اعلام کرد.

اعزام ۵ تیم پشتیبانی، ۹ ساعت درگیری و خارج کردن ۶ نفر از محاصره یک چیز را نشان می‌دهد و آن حضور گسترده نیروهای "جبهه مبارزین مردمی" در داخل بلوچستان ایران است. در حالی که در گذشته عموماً نیروها پس از عملیات از مرز خارج می‌شدند.

از میان حملات به خانه‌های تیمی، "جبهه مبارزین مردمی" سه مورد را تأیید کرده است که در هر سه مورد درگیری شدیدی رخ داد و نیروهای نظامی رژیم نیز تلفات قابل ملاحظه‌ای داشتند. اولین مورد در منطقه بخشان سراوان بود که در بالا آمد.

اول مهر نیروهای نظامی رژیم به یک خانه تیمی این جبهه در جهادآباد سراوان معروف به "داب" حمله می‌برند. نیروهای نظامی مسیرها را بسته و با سلاح‌های سبک و سنگین و کوادکوپتر شناسایی وارد عمل می‌شوند. درگیری ساعت‌ها ادامه می‌یابد. در جریان این درگیری سرتیپ حسین ظریفی فرمانده قرارگاه عملیاتی "شهید سجاد" نیروی زمینی سپاه و سرگرد احمد هراتی زراعتی مسئول اطلاعات همان قرارگاه کشته شدند. سپاه و "جبهه مبارزین مردمی" هر کدام ارقام متفاوتی در رابطه با کشته‌ها و مجروحین طرفین ارائه کردند. نکته مهم دیگر اعزام نیروهای پشتیبانی از سوی جبهه مبارزین مردمی بود.

۹ مهر در "منزل‌آب" زاهدان نیز به یکی از خانه‌های تیمی "جبهه مبارزین مردمی" حمله شد که این درگیری نیز ۴ ساعت (از ۶ تا ۱۰ صبح) به طول انجامید. جدا از ترور برخی از عوامل نظامی رژیم، در این مدت دو مولوی مزدور رژیم به نام‌های یوسف گرگیچ و محمدانور ریگی نیز توسط افراد مسلح کشته شدند.

مهم‌ترین و پرتلفات‌ترین درگیری در مدت اخیر، ۲۱ مهر در ارتفاعات چاه‌احمد و سابلوط تفتان صورت گرفت. "جبهه مبارزین مردمی" مدعیست که در این درگیری بیش از ۲۰ تن از نیروهای نظامی رژیم کشته شدند. سایت خبری "حالش" اما بیش از ۲۰ کشته و زخمی گزارش کرده است. براساس گزارش این سایت خبری، ۱۸ موتورسیکلت حامل نیروهای فاطمیون از پایگاه سرکال قلعه‌بید به ارتفاعات اعزام شدند که در کمین نیروهای "جبهه مبارزین مردمی" قرار گرفتند و فرمانده آن‌ها به نام یاسر باقری اهل بم و از نیروهای قرارگاه قدس نیروی زمینی سپاه در این درگیری کشته شد. "جبهه مبارزین مردمی" اگرچه بزرگترین نیروی مسلح مخالف در منطقه سیستان و

بلوچستان است، اما مسئولیت انجام تعداد قابل توجهی از عملیات مسلحانه در منطقه با آن نبوده و این عملیات توسط هسته‌های مسلح جوانان بلوچ صورت گرفته است که در اقصا نقاط بلوچستان به صورت پراکنده حضور دارند. دیگر نیروی مسلح "انصارالفرقان" است که گرایش مذهبی شدیدی نسبت به سایر جریانات مسلح دارد و در هیچ کدام از عملیات‌های اخیر نقشی نداشته است. "جبهه مبارزین مردمی" در ۱۹ آذر ۱۴۰۴ شامل جیش‌العدل، جنبش پادا بلوچ، حرکت نصر بلوچستان، گروه محمد رسول‌الله به رهبری حاجی واحدبخش و پیکارجویان خودجوش بلوچ اعلام موجودیت کرد. نیروی اصلی این جبهه همان جیش العدل است. در بیانیه اعلام موجودیت جبهه بر این موارد تأکید شده است: "رهایی از ساختار ولایت فقیه، مقابله با تبعیض قومی و مذهبی؛ ایرانی برای تمام ایرانیان؛ پاسداری از کرامت انسانی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی؛ گفت‌وگو، مدارا و همکاری میان جریان‌های مختلف و بالاخره حق دفاع مشروع". در واقع جبهه تلاش دارد تا با فاصله گرفتن از سابقه مذهبی جیش العدل خود را گروهی معرفی کند که برای آزادی و دموکراسی و رفع تبعیض‌های قومی و مذهبی و جنسیتی مبارزه می‌کند. جنبش پادا بلوچ هم اگرچه تاریخ تأسیس آن در اینترنت سال ۹۶ اعلام شده، اما در طول این سال‌ها هیچ عملیات مستقلاً تا تشکیل "جبهه مبارزین مردمی" به نام این جنبش انجام نگرفته است. از پادا بلوچ به عنوان تشکیلی وابسته به سازمان مجاهدین خلق نام برده می‌شود. این جنبش سایت رسمی ندارد، اما سازمان مجاهدین در سایت‌های خود از کارزاری به نام "پادا بلوچ - پادا ایران" (برخی بلوچ، برخی ایران) و فعالیت کانون‌های شورشی خود در منطقه سخن گفته است. به رغم این که "جبهه مبارزین مردمی" تلاش کرده است که خود را مدافع حقوق ملی مردم بلوچستان و آزادی و دموکراسی معرفی کند، اما خصلت مذهبی و ارتجاعی آن از ترکیب نیروهای تشکیل دهنده آن روشن است.

در صفحه ۱۱



نتیجه‌گیری

گسترش مبارزه مسلحانه از مرزها به داخل شهرها، ابعاد و وسعت آن‌ها و همچنین شکل‌گیری گروه‌های مسلح از جوانان محروم و به تنگ‌آمده بلوچ روشن می‌سازند که این شکل از مبارزه حداقل با همدلی مردم بلوچ همراه است، وگرنه قادر به گسترش در شهرها در این سطح نبود. به همین دلیل است که مولوی عبدالحمید جرأت موضع‌گیری صریح علیه آن‌ها را ندارد و "یکی به نعل می‌زند، یکی به میخ". فراگیری آن نیز به حدی بوده است که تا اینجا حداقل نگرانی‌های رژیم را در پی داشته که هم با بحران در سیاست خارجی روبروست و هم در داخل در بحران عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غوطه‌ور است.

در عین حال باید بر این واقعیت تأکید کرد که جمهوری اسلامی با این اقدامات سرنگون نمی‌شود. این اقدامات نتیجه خشم فروخته مردم محروم و ستمدیده بلوچستان است. سرنگونی جمهوری اسلامی اما در گرو اتحاد و پیوند مبارزه خلق بلوچستان با مبارزه سراسری کارگران و زحمتکشان ایران می‌باشد. مبارزه‌ای که می‌باید با گذر به اعتصابات سراسری در نهایت به قیام مسلحانه مردم در سرتاسر ایران از جمله بلوچستان منجر گردد.

با وجود این، باید تأکید کرد که این شکل از مبارزه در بلوچستان را نمی‌توان متوقف کرد، همان‌طور که در طول این سال‌ها، زمانی که رژیم از موقعیت بهتری برخوردار بود نیز نتوانست آن را متوقف کند. چرا که همان‌طور که گفته شد این وضعیت نتیجه سیاست‌های رژیم، سابقه تاریخی مردم بلوچ و وضعیت و شرایط کنونی مردم منطقه است. رژیم هم تنها سیاست‌اش ادامه سرکوب و تشدید جو امنیتی و بگیر و ببند است که نمی‌تواند مشکلی از رژیم حل کند.

مساله اصلی و مهم اما این است که مردم ستمدیده بلوچ بتوانند به خواست‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه خود برسند و هر مبارزه‌ای باید در خدمت این اهداف باشد. خواست‌ها و مطالباتی همچون آزادی، رفع تبعیض ملی، مذهبی و جنسیتی، کار، رفاه، مسکن مناسب، برخورداری از آموزش و درمان رایگان که همگی در شعار کار، نان، آزادی به بهترین شکلی تجلی می‌یابند و راه تحقق آن سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان است.

درباره‌ی

گسترش مبارزه مسلحانه در بلوچستان

علل گسترش مبارزه مسلحانه در بلوچستان

فقر و بیکاری در بلوچستان بیداد می‌کند و این واقعیت از چشم هیچ‌کس پنهان نیست. میزان فقر و بیکاری در بلوچستان از دیگر مناطق ایران بسیار گسترده‌تر است. از نظر وضعیت آموزشی و بهداشت و درمان و دیگر خدمات عمومی نیز وضعیت بلوچستان فاجعه‌بار و بدتر از دیگر مناطق ایران می‌باشد.

اگرچه خشن‌ترین چهره کریه فقر را در بلوچستان شاهدیم، اما بلوچستان سرشار از امکاناتی است که می‌تواند برای آن مردم محروم رفاه به همراه آورد. یکی از آن‌ها کشاورزی است که امروز دو شرکت بزرگ ماهان و کشت و صنعت مکران که حداقل می‌توان گفت ارتباطات نزدیکی با سپاه دارند، بخش بزرگی از زمین‌های حاصلخیز و منابع آبی را به تصرف خود درآورده‌اند. شرکت ماهان بیش از ۴ هزار هکتار اراضی منطقه را تصاحب کرده و آب سد پیشین برای کشت موز و دیگر طرح‌های کشاورزی این شرکت استفاده می‌شود، در حالی که کشاورزان خرده مالک منطقه با بی‌آبی روبرو هستند و بارها به این امر اعتراض کرده‌اند. در واقع تولید عمده موز در دست شرکت ماهان می‌باشد. این شرکت‌ها همچنین در تولید خرما و میگو سهم بزرگی دارند و به دنبال افزایش تولید انبه و آغاز تولید آناناس می‌باشند. شرکت کشت و صنعت مکران نیز چند هزار هکتار زمین در اطراف گوردیم و کهیر را به تصرف خود درآورده است. این شرکت ۷۵۰ هکتار از این زمین‌ها در منطقه گوردیم کنارک را به پرورش میگو اختصاص داده است.

صنایع بلوچستان بسیار محدود است و از تعدادی کارگاه‌های آجرپزی و فرآوری محصولات آبرزی تا سیمان خاش را درمی‌گیرد. اما بلوچستان یک معدن طلای بسیار مهم نیز دارد که بهره‌بردار آن زیرمجموعه "نشتا" می‌باشد. البته معلوم نیست که سود محصولات آن در نهایت به جیب کدام نهاد سرازیر می‌شود. میزان تولید سالانه معدن و کارخانه تفتان نیم تن طلای خالص است که ارزش آن به بیش از ۱۷ هزار میلیارد تومان (۱۷ تریلیون تومان) و یا ۶۷ میلیون دلار (قیمت جهانی طلا) می‌رسد. کل کارگران و کارکنان شاغل مجموعه معدن مادوفتی و کارخانه طلای صدر تفتان حدود ۷۵۰ نفر است. یکی دیگر از مراکز مهم اقتصادی - منطقه آزاد چابهار - در پی جنگ و محاصره دریایی از رونق افتاده است.

این امکانات بزرگ اقتصادی در حالی‌ست که بیکاری کمر مردم منطقه را خم کرده و بسیاری تنها درآمدشان یارانه است. این را هم در نظر داشته باشیم که برخی از مردم بلوچستان به دلایل تاریخی اساساً فاقد شناسنامه هستند و از همان مبلغ بسیار ناچیز یارانه نیز محروم می‌باشند. در این میان، تمام اعتراضات مردم محروم بلوچ

به فقر، بیکاری، تبعیض ملی و مذهبی و نبود آزادی، با خشن‌ترین برخوردها پاسخ داده شده است که جمعه خونین زاهدان (۸ مهر ۱۴۰۱) و جمعه خونین خاش (۱۳ آبان ۱۴۰۱) نمونه‌های آن هستند. بیشترین اعدامی‌ها از میان جوانان بلوچ است. ماموران رژیم به راحتی مردم را در خیابان به بهانه‌های متفاوت به رگبار می‌پندند که بارها در اثر این اقدامات کودکان جان خود را از دست دادند. تجاوز به ماهو بلوچ دختر نوجوان بلوچ توسط سرهنگ کوچکزایی فرمانده انتظامی چابهار از یادها نمی‌رود. سوختن راهی جز سوختنری ندارند به دست ماموران رژیم به شکل فجیعانه‌ای به قتل می‌رسند. در ۴ اسفند ۱۳۹۹ در پی اعتراض سوختنریان به بسته شدن مرز در منطقه مرزی آسکان سراوان، رژیم بار دیگر از مزدوران مسلح خود استفاده کرد و براساس گزارش‌های متفاوت بین ۱۲ تا ۲۳ نفر کشته شدند.

به همین عوامل باید عامل تاریخی را نیز افزود. مردم محروم بلوچستان در طول تاریخ بارها در برابر حاکمان دست به سلاح برده‌اند. از قرن‌ها پیش این سنت در بلوچستان جاری بوده است. یکی از برجسته‌ترین آن‌ها مقاومت مسلحانه بهریری دادشاه در دهه ۳۰ بود که مقاومت مسلحانه او در برابر رژیم پهلوی به روایت‌ها و ادبیات شفاهی مردم منطقه راه پیدا کرد و به بخشی از حافظه جمعی مردم بلوچ تبدیل شد.

رحیم زردکوهی که چند سال را نیز در زندان‌های پهلوی گذراند، گروه "جنبش مردم بلوچ" را پایه‌گذاری کرد که ضمن مبارزه با حکومت اسلامی علیه دزدها و راهزنان نیز اقداماتی انجام می‌داد. او سال ۵۸ در جریان درگیری در شهر ایرانشهر توسط نیروهای مسلح رژیم به قتل رسید. با آغاز سرکوب‌های دهه ۶۰ "بامی‌استار" (تشکیلات هواداران سازمان در بلوچستان) بعد از کنگره اول سازمان در آذر سال ۶۰، در شکل‌گیری "جنبش آزادیخواهان بلوچ" به عنوان یک جنبش مسلح نقش اساسی ایفا کرد و عملیات متعددی انجام داد که در آرشو نشریه بامی‌استار موجود هستند.



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایند.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه
کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های
سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توئیتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1191 October 2026

درباره‌ی گسترش مبارزه مسلحانه در بلوچستان

افرادی است که در صداوسیما جمهوری اسلامی بارها به عنوان "کارشناس" حضور یافته است. وی در این گفت‌وگو از مولوی عبدالحمید امام جمعه اهل سنت خواستار موضعگیری سریع علیه اقدامات مسلحانه اخیر در بلوچستان می‌شود. او گفت: "عبدالحمید اسماعیل‌زهی به‌عنوان یکی از چهره‌های اثرگذار در سیستم و بلوچستان، در قبال تحولات اجتماعی و امنیتی این منطقه مسئولیت دارد و نمی‌تواند در مقاطعی با برخی اظهارنظرها بر فضای اجتماعی تأثیر بگذارد، اما هنگام وقوع اقدامات تروریستی و شهادت افراد، از کنار موضوع عبور کند. انتظار

در صفحه ۱۰

خبرگزاری تسنیم وابسته به سپاه روز شنبه در مقاله‌ای سعی کرد به طرز مضحکی عملیات "تروریستی" را باعث عقب‌ماندگی بلوچستان معرفی کرده و با وقاحت تمام می‌نویسد: "این نسخه (منظور عملیات مسلحانه است) بارها آزموده شده و نتیجه‌ای جز انزجار عمومی و محرومیت بیشتر مردم نداشته است... دست بردارید و به جای سنگ‌اندازی در مسیر توسعه و آبادانی در طرف درست تاریخ بایستید". خبرگزاری حکومتی مهر نیز که سخنگوی همین جریان است، در گفت‌وگویی با مرتضی سیمپاری به عنوان "کارشناس مسائل امنیت منطقه" به این موضوع پرداخت. مرتضی سیمپاری از جمله



تلویزیون دیکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم بیکار می کنند

بینندگان گرامی تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی!

ساعت پخش برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با اول آگوست ۲۰۲۶ تغییر خواهد کرد. ساعت پخش برنامه‌ها ی ما از دهم مرداد به این قرار خواهد بود:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه هفت روز هفته از شنبه تا جمعه، از ساعت شش تا هفت و نیم عصر به وقت ایران پخش می‌کند. در طول روز برنامه‌ها دو بار در ساعت دو تا سه و نیم صبح و ده تا یازده و نیم صبح باز پخش و تکرار خواهند شد.

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه ست" (Yahsat) پخش می‌شود. همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دریافت کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی :

آدرس یوتیوب: tvshora1349

فیس بوک: Tvshora

تلگرام: t.me/tvshora

شماره واتس آپ برای پیامهای صوتی و نوشتاری:

۰۳۱۶۴۴۶۶۴۴۰۵

0031644664405

آدرس تماس ای میل :

tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون :

www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره ای شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی:

Alternative Shorai

Satellite:Yahsat

Frequency:12594

Polarization:Vertical / عمودی

Symbol Rate:27500

FEC:2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی